

می‌دهد، و در این صورت اگر کسی زمین مینته‌ای را احیاء کرده باشد، پس از مرگ دیگر مالک شرائط و فرصت بهره‌برداری شناخته نمی‌شود، و اگر شخص دیگری از همان ثروت بهره‌برداری نماید، دیگر انتساب مزاحمت و ربودن حق نفر اول، که در حقیقت ساقط شده، به وی مورد نخواهد داشت. همینطور است انتفاع مستمر که در اثر مرگ، حقوق خصوصی ناشیه از آن، از بین می‌رود.

پس محدودیت زمانی حقوق خصوصی، بر طبق احکام ارث، جزئی از مکتب اقتصادی و مرتبط به نظریه عمومی توزیع است.

این محدودیت، از جنبه ملبئی احکام ارث، که انقطاع پیوند مالک با دارائی اش را، هنگام مرگ مقرر می‌دارد، حکایت می‌کند. اما جنبه ایجابی احکام ارث که مالکین تازه را تعیین و حقوقشان را در ماترک تنظیم می‌نماید، نتیجه نظریه عمومی توزیع قبل از تولید نیست، بلکه به نظریات اقتصادی دیگری بستگی دارد که در مباحث آینده بررسی خواهیم کرد.

در عین آنکه مالکیت خصوصی از نظر زمانی، محدود شده و مالک نمی‌تواند، با وصیت تکلیفی برای ثروت و دارائی خود پس از مرگ، تعیین کند، با این وصف يك سوم ماترک از این قاعده مستثنی گردیده و تصمیم اعلام شده مالک نسبت باین میزان پذیرفته شده است. این امر با آنچه درباره محدودیت زمانی و نظریه عمومی گفته شد تعارضی ندارد، زیرا از نصوص حقوقی که دلالت بر جواز وصیت نسبت به ثلث دارند، به وضوح برمی‌آید که اجازه فوق‌جنبه استثنائی داشته و نظریه مصالح معینی، داده شده است. در حدیث از علی بن یقطین آمد که از امام رضا پرسیده شد که شخص در پایان حیات، تا چه حد آزادی اخذ تصمیم دارد؟ امام پاسخ دادند ثلث، و ثلث هم حداکثر است و بیش از این ممکن نیست. از امام صادق آمده که وصیت نسبت به ربع یا خمس بهتر است از وصیت نسبت به ثلث. حد او نند عذاب به انسان می‌فرماید: «چیزی را بر تو پوشانیدم که اگر کسی آن اطلاع می‌یافتند، ترا پس از مرگ دفن نمی‌کردند، بر تو وسعت دادم و آنگاه از تو قرض خواستم ولی چیزی به دیگران نبخشیدی، اجازه دادم که موقع مرگ نسبت به

ثلث دارائیات تصمیم بگیری، ولی خیرات - سدی».

از حدیث‌های یاد شده نتیجه می‌گیریم، ثلث حقی است که اگر از آن بطور کامل استفاده نشود بهتر است، زیرا استفاده مزبور درباره هدفهای شخصی چندان به نفع شخص تمام نمی‌شود، لذا نباید آن را ادامه طبیعی حقوق مکتسبه در دوره حیات تلقی کرد. بنابراین معلوم می‌شود که اجازه وصیت نسبت به ثلث حکمی است استثنائی، که ارتباطش را با نظریه عمومی، قبلاً بیان داشتیم.

منظور قانون‌گذار از وضع چنین قاعده استثنائی این بوده که انسان در واپسین لحظات حیات بتواند بامبرات و کارهای مفید اجتماعی امکان برداشتن قدم خیری را برای خود داشته باشد، و در شرف رخت بر بستن به حیات دیگر، بتواند از آنچه قبلاً به دست آورده، به نفع زندگی تازه‌اش استفاده کند، زیرا در لحظات آخرین زندگی در بیشتر افراد دیگر شعله‌های هوس و انگیزه‌های مادی به پایمان رسیده، بدین خاطر و بعنوان آخرین مهلت برای خوبی باو فرصت داده شده تا به بخشش و انفاق که با آینده‌اش بستگی دارد، فکر کند. همین گذشته‌است که در حدیث قبلی از آن به عنوان «خیر» صحبت شده است. و هر کس از این حق برای نیکی کردن که منافع آن بخودش بر خواهد گشت، استفاده نکند، البته مورد عتاب قرار خواهد گرفت.

از مطالب یاد شده نتیجه می‌گیریم که اصل و قاعده کلی این است که اختیارات مالک از حیث زمان محدود بوده و اجازه وصیت نسبت به ثلث استثناء و علی اقتصادی بسیاری آنرا ایجاب نموده است.

نظریه توزیع پس از تولید

www.KeAbFarsi.com

۱- مبانی تئوریک توزیع عوامل تولید^(۱)

روینا

۱- محقق حلی در کتاب «شرایع» ضمن فصل وکالت، متذکر می‌شود که وکالت در مورد جمع آوری هیزم و سایر اقسام کار، روی منابع طبیعی پذیرفته نیست، مثلاً اگر کسی وکالت دهد که دیگری، برایش هیزم جمع آوری نماید، وکالت باطل خواهد بود، و موکل نمی‌تواند، هیزم‌های گردآوری شده توسط عامل کار را تملک نماید، زیرا جمع آوری هیزم و سایر انواع کار روی طبیعت، مادام که کسی شخصاً روی آنها کار نکرده باشد، منشاء اثر یا حق خاص به نفع او نمیشود. طبق تعبیر محقق نظر شارع این است که، چنین کارهایی باید مستقیماً توسط شخص مکلف صورت پذیرد.

نص کلام محقق این است «اما آنچه در مورد آن نیابت، صحیح نیست بایستی مستقیماً از طرف شخص مکلف انجام داده شود، نظیر: طهارت، نماز واجب

۱- در مطالعه نظریه توزیع قبل از تولید، منظور این بود که حقوق فردی را در مقام توزیع ثروت‌های خام بررسی کنیم، از آنجا که کار منشاء حقوق مزبور است، جهت بحث متوجه تعیین نقش کار در ثروتها بود. اما چون بعضی ثروت‌های طبیعی در اثر کار، تغییر شکل پیدا می‌کنند، و موضوع بحث توزیع پس از تولید قرار می‌گیرند، در بحث توزیع قبل از تولید، و توزیع بعد از تولید با همدیگر تداخل و آمیختگی مختصری پیدا می‌کنند. لذا برای روشن کردن مسائل این دو بحث، ناگزیر باید نظریاتی را که به هر دو قسمت بستگی دارد، ارائه نماییم.

مادام که شخص حیات دارد، روزه، اعتکاف، حج به شرط توانائی، قسم، نذر...
ظهار، لعان، قضاء عده، جمع آوری هیزم و چیدن علف».

۲- در کتاب تذکره علامه حلی در قسمت وکالت آمده که: «صحت توکیل در مباحاتی نظیر صید، جمع آوری هیزم و چیدن علف، احیاء موات و حیازت آب و غیره مورد اشکال است».

۳- در کتاب قواعد نیز آمده که: «نسبت توکیل در مباحات مثل، صید، چیدن علف و جمع آوری هیزم، به استناد اثبات ید، اختلاف نظر وجود دارد».

۴- در منابع حقوقی دیگری هم نظیر، تحریر، ارشاد، ایضاح و غیره این نظریه تأیید شده است.

۵- در برخی منابع حقوقی، مؤلفین تنها به مخالفت اکتفا ننموده، بلکه در این مورد از رأی صاحب شرایع پیروی نموده، و آشکارا از عدم جواز وکالت سخن رانده‌اند. مثل صاحب کتاب جامع و نیز صاحب کتاب سرائر که نسبت به صید چنین عقیده‌ای دارد. اضافه می‌نماید که در بعضی از نسخ کتاب مبسوط، ممنوعیت توکیل در احیاء و جمع آوری هیزم و علف نقل شده است.

۶- علامه وکالت و اجاره را به یکدیگر ربط داده، متذکر می‌شود که وکالت و اجاره، در کارهای غیر مفید پذیرفته نمی‌شود، یعنی همانطور که هیزم و علف‌های را که دیگری بوکالت جمع آوری نموده نمی‌شود تملك کرد و یا از مزایای احیاء زمین که توسط وکیل انجام شده استفاده نموده، مستأجر نیز منافع اقدامات اجیر روی طبیعت را نمی‌تواند تملك کند^(۱).

نص کتاب تذکره در این مورد حاکی است که: «اگر توکیل در این امور را بتوانیم جائز بدانیم، قرارداد اجاره نیز در آن صورت صحیح خواهد بود، در نتیجه هر گاه شخص، دیگری را جهت جمع آوری هیزم یا کشیدن آب و یا احیاء زمین استخدام نماید، قراردادهای مزبور جائز است و محصور به مستأجر تعلق خواهد گرفت. ولی چنانچه توکیل را در موارد گفته شده نپذیریم، قرارداد اجاره نیز

پذیرفتنی نخواهد بود، و در نتیجه محصول کار به اجیر تعلق خواهد داشت».

محقق اصفهانی در کتاب اجاره تأکید می کند که قرارداد اجاره، در تصاحب محصول به وسیله مستأجر، یعنی تملك آنچه عامل کار، با کار خود تولید و حيازت نموده، بلا اثر می باشد. از این رو اگر عامل کار، شیئی را حيازت کرده باشد، خود مالك و صاحب آن محصول می گردد، و چیزی به مستأجر تعلق نخواهد گرفت.

۷- علامه حلی در کتاب قواعد متذکر شده که: «اگر کسی به کار صید یا جمع آوری هیزم و علف پردازد، یا چیزی را به قصد تقسیم با شخص دیگری، حيازت کند، تصمیم مزبور مؤثر نیست و تمام محصول از آن شخص او خواهد بود» (۱).

۸- در کتاب مفتاح الکرامه آمده است که: شیخ طوسی، محقق و علامه جملگی اظهار کرده اند که اگر کسی ثروتی طبیعی را حيازت کند، و تصمیم داشته باشد که محصول را با شخص دیگری قسمت نماید، تمام محصول از آن شخص حيازت کننده خواهد بود.

۹- علامه در کتاب قواعد، گفته است: «اگر کسی تور ماهیگیری خود را در اختیار شخص ماهیگیری بگذارد، و در عوض توافق شده باشد که حصه ای از آنچه صید شده را صاحب تور بردارد، چنین تصمیمی نافذ نخواهد بود، بلکه صاحب تور، تنها اجرت تور را می گیرد، و تمامی ماهی صید شده به ماهیگیر متعلق خواهد بود. این نظر، در منابع حقوقی دیگر از جمله مبسوط، مهذب، جامع و شرائع نیز به تأکید آمده است».

۱۰- در مبحث صید کتاب جواهر تالیف محقق نجفی آمده است که، اگر کسی تور ماهیگیری را از دیگری غصب کند، و با آن ماهی بگیرد، ماهی صید شده تماماً از آن صیاد است نه صاحب تور، و در این باره اختلاف نظری وجود ندارد. زیرا ماهی از جمله مباحات بوده و فقط با کار مستقیم به تملك در می آید که در اینجا غاصب نیز شخصاً آن را انجام داده است، هر چند غصب فی نفسه، فعل حرام بوده و بدین خاطر صیاد موظف است، اجرت المثل تور را به مالك پردازد. همچنانکه در مورد سایر اعیان غصبی نیز بهمین گونه است، ولو آنکه غاصب از تور استفاده نکرده باشد و پرداخت اجرت المثل در این حالت بخاطر از دست رفتن امکان

بهره‌بری مالک می‌باشد.

۱۱- شیخ طوسی در کتاب مبسوط در مبحث شرکت به طرح این سؤال پرداخته. «هرگاه کسی بخواهد که دیگری، برای او صید کند، و صیاد به همین نیت که صید را به‌آمردهد، نه آنکه خودش بردارد، اقدام به صید بنماید، در این صورت شکار به کدام يك تعلق خواهد داشت. عده‌ای، شکار را باین ترتیب نظیر آب مباح دانسته و گفته‌اند اگر سقا آب را به نیت اینکه با شریکش قسمت کند، حیازت نموده باشد، آب به سقا تعلق خواهد داشت نه شريك او. پس صید نیز از آن صیاد خواهد بود نه آمر، زیرا فقط اوست که به حیازت اقدام کرده و مستحق حیازت شده خویش است. عده‌ای هم گفته‌اند که صید از آن آمر است. زیرا اقدام کننده به این قصد اقدام به صید کرده و قصد او معتبر می‌باشد. ولی نظر نخستین صحیح است.»

۱۲- محقق حلی در شرائع گفته است: «اگر دو نفر، یکی چهار پا و آند دیگری ظرفی را به سقائی بدهند تا با آنها آب تهیه کند و در آب با یکدیگر شريك باشند، عقد شرکت منعقد نشده و آبی که از این طریق به دست آمده است، به سقا تعلق خواهد داشت، و او در عوض باید اجرت المثل چهارپا و ظرف را به صاحبان آنها بپردازد.»

نتیجه‌گیری

با توجه به جهات مختلف این روینا، به حقیقتی مهم و اساسی، یعنی اختلاف اصولی و عمده‌ای که میان اسلام و رژیم سرمایه‌داری، در خصوص نظریه عمومی توزیع وجود دارد دست می‌یابیم. قبل از هر چیز، به جای هرگونه استنتاج تئوریکی از روینا، بهتر است مختصری درباره ماهیت نظریه توزیع پس از تولید گفت و گو و با ذکر شواهدی چند از سیستم سرمایه‌داری، طرح عمومی توزیع را ارائه کنیم، تا زمینه بررسی مسأله توزیع پس از تولید، از لحاظ سیستماتیک و مکتبی معلوم و مشخص گردد، بدینگر سخن پس از ارائه نظریه توزیع سرمایه‌داری، عقیده و استنباط خود را درباره نظریه اسلامی عرضه می‌داریم، و با شرح اختلاف دو نظریه، به روینا

برگشته ، وعقیده‌ای را که از نظریه اسلامی بدست آورده‌ایم، بطور مستند، تأیید و تحکیم نموده، وبالاخره روش استنتاج از رو بنا که نمودار خطوط اصلی نظریه است را، نشان می‌دهیم، بنابراین بحث شامل سه قسمت زیر خواهد بود .

(۱) مختصری درباره نظریه توزیع در اقتصاد سرمایه‌داری

امر تولید، در سیستم سرمایه‌داری کلاسیک، معمولاً با اشتراك و همکاری چند عنصر انجام می‌شود. بنابراین محصول را باید به نسبت سهمی که هر يك از عوامل در تولید دارند، میان صاحبان آن تقسیم کرد. این اصل کلی توزیع در رژیم سرمایه‌داری است. محصول کار، و یا ارزش نقدی و درآمدهای حاصله از تولید ، بچهار سهم تقسیم می‌شود:

۱- مزد

۲- بهره

۳- مال الاجاره

۴- سود

مزد سهمی است که نصیب عامل انسانی تولید، یعنی کارگر که عنصری مهم در تولید سرمایه‌داری است می‌شود. بهره به صاحب سرمایه می‌رسد، مال الاجاره نصیب طبیعت و یا به تعبیر اخص سهم زمین وبالاخره سود برای سرمایه‌ای است که عملاً و فعلاً در تولید شرکت داده شده است.

عده‌ای، طبقه‌بندی بالا را خلاصه نموده ، و سود و مزد را تحت عنوان واحدی آورده‌اند. به زعم ایشان سود در حقیقت ، نوعی دستمزد در برابر مدیریت بنگاه اقتصادی است که عناصر مختلف تولید یعنی، سرمایه، طبیعت و کار را با هم تلفیق می‌کند. همچنین در نظریه جدید توزیع، مفهوم وسیعتری برای مال الاجاره منظور گردیده و از قلمرو اجاره زمین، تجاوز کرده و سایر اقسام اجاره بها را نیز در بر گرفته. بالاخره به نظر بعضی، سرمایه‌نیز به مفهوم وسیع کلمه، شامل تمام نیروهای طبیعی می‌باشد .

ولی با وجود تقسیم بندیهای مختلف بالا، اصل ایده توزیع سرمایه‌داری ثابت بوده و ماهیتش تغییر نمی‌کند، و تمام عناصر تولید، در يك سطح قرار داده شده، و سهم هر کدام از محصول، متناسب با میزان مشارکت آنها در تولید، به حساب آمده است. به این صورت که «کارگر»، مزد و «سرمایه‌دار» سود را دریافت و برداشت می‌کنند، زیرا «کار» و «سرمایه» طبق عرف سرمایه‌داری، هر دو از جمله عوامل و عناصر شرکت کننده در تولیداند، و طبیعتاً، نتیجه تولید - محصول - به نسبتی که قوانین عرضه و تقاضا و سایر قوانین حاکم بر توزیع تعیین می‌کنند، میان آنها تقسیم می‌شود.

۲- نظریه اسلامی و مقایسه آن با نظریه سرمایه‌داری

اسلام با نظریه سرمایه‌داری، اختلاف اصولی داشته و آن را مطلقاً مردود شناخته است. زیرا برخلاف سرمایه‌داری که عوامل تولید را در يك سطح واحد قرار می‌دهد، اسلام آنها را در يك ردیف نمی‌داند، و از این رو توزیع را طبق قانون عرضه و تقاضا، قبول ندارد.

درباره توزیع پس از تولید، طبق نظریه اسلام، محصول و درآمد تولیدی، فقط در مالکیت کسی است که روی مواد اولیه طبیعی - مثل کارگر - شخصاً کار کرده باشد و صاحبان ابزار تولید - زمین و سرمایه - که در تولید از آنها استفاده شده، سهمی از محصول نمی‌برند، زیرا ابزار و وسائل مزبور، در تولید جنبه فرعی داشته و تنها برای مهار کردن طبیعت بکار می‌آیند. از آنجا که اسلام کارگر را عامل اصلی تولید می‌شناسد، اگر ابزار تولید در سطح عامل انسانی قرار داده شود، ناگزیر در توزیع، همپایه کارگر قرار می‌گیرد که شیوه متداول رژیم سرمایه‌داری و مخالف نظر اسلام است. چه اسلام تمام محصول را از آن عامل کار می‌داند، ولی در مقابل خدماتی که «زمین» و «ابزار کار» در تولید انجام می‌دهند، صاحبان آنها را مستحق دریافت «اجرت» دانسته است. بهمین دلیل است که اگر عامل کار، صاحب وسائل کار نیز باشد، تمام محصول به خود او تعلق خواهد

داشت .

بنابراین در نظریه اسلامی انسان سازنده و تولید کننده ، صاحب اصلی ثروتی می باشد که با کار او روی مواد طبیعی بدست آمده ، و عناصر مادی تولید ، نصیبی از اصل محصول ندارند، ولی تولید کننده در برابر صاحبان ابزار تولید ، مدیون است و باید دین خود را ادا و ذمه خویش را بری کند . ابراء ذمه در اینجا، با پرداخت اجرت ، به صاحبان وسائل صورت می گیرد .

بنابراین سهم وسائل مادی تولید، جنبه جبران و پاداش خدمت دارد، و حاکی از دین تولید کننده به صاحب ابزار می باشد. بدیهی است این رابطه، با آنچه در رژیم سرمایه داری دائر بر هم پایه و متساوی بودن ابزار مادی تولید با کار انسانی است ، فرق بسیار دارد .

با بررسی نظریه عمومی توزیع پس از تولید، دلیل تئوریک رابطه مزبور که چرا صاحبان ابزار مادی تولید، به استناد شرکت دادن و سائلشان در تولید، باید از تولید کننده تنها اجرت دریافت کنند ، نه آنکه در محصول شریک گردند را، خواهیم شناخت.

علت اساسی فوق دو سیستم توزیع، در اسلام و سرمایه داری، اختلافی است که راجع به شخصیت و نقش انسان در تولید، میان دو مکتب مزبور وجود دارد. در رژیم سرمایه داری انسان وسیله ای است در خدمت تولید، در نتیجه با سایر عوامل یعنی طبیعت و سرمایه در یک سطح قرار داده شده و مثل آنها، سهمی از محصول باو تعلق می گیرد. اما در نظریه اسلامی، انسان هدف و غایب مقصود است نه وسیله. تولید به خاطر او و برای رفع نیازهای او انجام می شود، و ابزار تولید نیز تنها، بدین نیت بکار گرفته می شوند: به این جهت، انسان در ردیف سایر عوامل قرار نداشته، و سهم او از تولید، با سهم صاحبان سایر عوامل، از لحاظ نظری، تفاوت دارد. بهمین علت اگر کسی وسائل کار شخصی دیگری را، در تولید مورد استفاده قرار دهد، گفته اند محصولی که بدست می آورد تماماً به خود او تعلق خواهد داشت، نه اینکه با صاحب وسائل کار، شریک گردد، ولی بابت استفاده از ابزار باید به صاحب

آنها، اجرت المثل بپردازد.

بهموجب نظریه اسلامی؛ صاحب ابزار مادی تولیدحق دارد، از عامل کار، بابت وسائل خویش، اجرت مطالبه نماید، ولی نمی تواند به دلیل بکار گرفته شدن آنها در تولید؛ سهمی از محصول را مطالبه نماید. آری انسان به عنوان قطب و یگانه هدف تولید بوده و تنها اوست که حق دارد از سرمایه های طبیعی و خدادادی بهره برداری نماید.

یکی از موارد مهم اختلاف اسلام با سرمایه داری، موضوع تولید مواد خام طبیعی است. در رژیم اقتصاد آزاد، سرمایه دار مجاز است که برای مثلا جمع آوری هیزم و یا استخراج نفت هر قدر می تواند کارگر استخدام و از سرمایه های طبیعی بهره برداری کند، و در عوض باید دستمزدی به آنان بپردازد تمام سهم کارگر از محصول منحصر است به همین دستمزد، و سرمایه دار خود مالک همه محصولی می گردد که کارگر تولید کرده، و پس از فروش محصول، در آمد را تصاحب می نماید. اما نظریه اسلامی، این گونه روابط تولیدی را غیر قانونی دانسته است (۱) زیرا، از آنجا که شرط ملکیت سرمایه های طبیعی، از نظر اسلام، کار شخصی و مستقیم روی آنهاست، سرمایه دار را اجازه نمی دهد که از طریق استخدام کارگر برای جمع آوری هیزم و یا استخراج معادن، محصول کار را تصرف نماید. بطوریکه گفتیم اسلام، در این موارد، تنها عامل کار را صاحب محصول که مثلا هیزم یا مواد معدنی استخراج شده است می شناسد، و مالکیتی را که بابت کار گرفتن دیگران، در ازای مزد عنوان شود، اصولا محکوم می کند. سیطره سرمایه دار را بر ثروتهای مزبور، که در رژیم سرمایه داری، به استناد قدرت پرداخت مزد و تهیه ابزار کار بوجود آمده

۱- در قسمت دوم دیدیم که محقق حلی در شرایع با وکالت برای جمع آوری هیزم، و حیازت مباحات مخالف بود. شیخ طوسی نیز، به استناد بعضی از نسخ کتاب مبسوط، توکیل برای احیاء زمین را ممنوع دانسته، همچنین محقق اصفهانی در کتاب اجازه تأکید کرده که مستاجر به سبب عقد اجازه، محصول حیازت ثروتهای طبیعی که توسط اجیر به عمل آمده است را، نمی تواند نملک کند.

است از میان می‌برد، و سلطه انسان را بر آنها جانشین می‌سازد.
مخالفت اسلام با شیوه تولید سرمایه‌داری، یک پدیده گذار، عرضی و فرعی نیست، بلکه بسیار اساسی بوده و حاکی از تناقض نهادی و نظریه مذکور و اصلت مفهوم تئوریک اقتصاد اسلامی است.

۳- استنتاج نظریه از روبنا

تا اینجا نظریه توزیع اسلامی را شرح دادیم، و مسائل آن را تا حدود ضرورت، برای مقایسه با سرمایه‌داری، بررسی کردیم.

برای حصول اطمینان از درستی دریافت‌های مزبور، ناگزیر باید، به موضوعات روبنا که در آغاز بحث گذشت، باز گردیم، و بدین وسیله طرح را با روبنا مورد سنجش قرار دهیم.

به موجب احکام روبنا:

- ۱- موکل نمی‌تواند ثمرات کار و کیل را در ثروت‌های خام طبیعی، برداشت کند. بنابراین اگر مثلاً موکل کسی را برای جمع کردن هیزم به عنوان و کیل اختیار نماید، تا خود موکل شخصاً و رأساً در «کار کردن» شرکت نکرده باشد، نمی‌تواند محصول را تصاحب نماید. زیرا محصول کار تنها به کارگر تعلق خواهد داشت، توضیح آنکه اگر موکل شخصاً هم کار کند، تنها به نسبت کار خود از محصول عایدش می‌شود، نه آنچه را و کیل جمع‌آوری نموده است. روبناهای شماره ۱ تا ۸.
- ۲- عقد اجاره مثل عقد وکالت است، یعنی همانطور که موکل محصول طبیعی را که وکیلش به دست آورده نمی‌تواند تملک کند، مستأجر نیز ثروت‌های طبیعی را که عامل کار، گرد آورده، به استناد پرداخت مزد به او نمی‌تواند تصاحب کند. زیرا ثروت‌های مزبور، جز به سبب کار شخصی و مستقیم تملک نمی‌شوند. روبنای شماره ۹.
- ۳- انسان مولد که روی سرمایه‌های طبیعی کار می‌کند، هرگاه ابزار و آلات متعلق به غیر را، مورد استفاده تولیدی قرار دهد محصول تماماً به شخص او تعلق داشته

و از محصول کار او، به صاحب ابزار، حصه‌ای تعلق نمی‌گیرد. تولیدکننده در مقابل صاحب ابزار، فقط مدیون است که ما به ازاء خدمت تولیدی ابزار را به صاحبش بپردازد. روبناهای شماره ۹- ۱۰- ۱۲- .

نکات سه‌گانه یاد شده، برای اکتشاف نظریه عمومی توزیع پس از تولید که برپایه روبنا بدست آمده، و نیز برای اطمینان از درستی نظریه، و ارائه مضمون واقعی و خطوط اصلی نظریه کافی به نظر می‌رسد.

بنابراین انسان مولد، نه به عنوان جزئی از عوامل تولید و خدمتگزار آن، بلکه به عنوان هدف اصلی تولید، صاحب تمام محصول کار، و ثروت خام طبیعی است، و در این ملکیت، سایر وسائل و نیروهای شرکت‌کننده در تولید مشارکت ندارند. آنچه صاحبان سایر عوامل تولید، دریافت می‌کنند اجرت و ما به ازاء خدمات مادی ایشان است که البته، هیچگاه در سطح، عامل کار قرار نمی‌گیرد (۱)

۱- برای حصول نتایج نظری، خوب است که بحث را پیرامون دو نکته اخیر از نکات سه‌گانه که خلاصه مدلول روبنا در آنها آمده، متمرکز بنمائیم، بدینمعنی که اگر نخستین نکته هم منظور نشود، باز ساختمان تئوریک ارائه شده، صحیح خواهد بود. فرض کنیم اگر شخصی به عنوان وکیل روی ماده‌ای کار کرد، خود مالک محصول کارش نشده، و محصول به موکل برسد، البته من شخصاً بعنوان یک فقه این نظر را ترجیح می‌دهم، (به ملحقات شماره ۱۵ مراجعه فرمائید)، این مطلب منافات با اصلی که مقرر می‌دارد، انسان مولد، به تنهایی، صاحب حق، در ثروتی است که تولید کرده، ندارد. زیرا در اینجا تولیدکننده شخصاً از حق خود صرف نظر نموده و در واقع هنگامی که خواسته چیزی را برای غیر تولید کند، آنرا به او بخشیده است. زیرا اصل مزبور وقتی که تنها تولیدکننده را در ثروت حاصله صاحب حق می‌شناسد، اشاره‌اش به آن قسمت از روبناست که می‌گوید: سرمایه دار به صرفی خرید قوه کار کارگر، و استفاده تولیدی از آن، حق تملک ثروتی را که کارگر حیات گرفته نداد.

همچنین فرق اساسی میان ایده تملک ثروت توسط موکل وقتی وکیل آنرا تولید کرده باشد، و بین ایده تملک ثروتی که عامل کار، در عقد اجاره، حیات کرده باشد، روشن می‌گردد زیرا ایده دوم، دارای ماهیت سرمایه‌داری است، و به صاحب سرمایه مالی و تولیدی، بدون آنکه کاری انجام داده باشد، اجازه می‌دهد محصول را تملک کند. برعکس، ایده اول ناظر ←

با مقایسه روبنا و نظریه توزیع، درستی طرح را نیز می‌توانیم دریابیم .
 حال به بررسی ادامه داده نظریه اسلامی را با مارکسیسم مقایسه نموده و
 اختلاف آن دو را با یکدیگر نشان می‌دهیم .

→ برحق کارگر در محصول بوده، و وکالت او از جانب غیر برای جمع‌آوری هیزم، تعبیر ضمنی ،
 از اینکه کارگرمی تواند مالکیت هیزم را به غیر بخشیده، و خود از آن صرف نظر کند تلقی می‌شود.

روبنا:

۱- محقق حلی در کتاب سرایع ضمن مبحث اجاره می‌نویسد: «هرگاه شخصی کالائی را به دیگری بدهد که روی آن کار کند، اگر کاری که انجام می‌شود از نوع کارهایی باشد که معمولاً مثل کار..... و قصاره اجرتی به آن تعلق می‌گیرد، کارگر حق مطالبه اجرت خواهد داشت، و اگر معمولاً برای آن اجرت مطالبه نمی‌شود، ولی کار از نوعی است که باید برای آن اجرتی پرداخت، کارگر حق مطالبه دارد، زیرا به قصد خود بصیر بوده، و اگر کار چنان باشد که اجرت به آن تعلق نگیرد به مطالبه اجرت ترتیب اثر داده نمی‌شود. شارحین در تعلیل این نظر متذکر شده‌اند که اگر عامل به قصد تبرع و نه بمنظور دریافت ما به‌ازاء کاری کرده باشد جایز نیست که مطالبه اجرت نماید».

۲- محقق نجفی در قسمت غضب کتاب جواهر متذکر می‌شود که: «هرگاه کسی دانه‌ای را غضب و آن را کشت نماید؛ یا نخمی را غضب کند و آن را زیر مرغ نهد و در نتیجه جوجه‌ای به‌عمل آورد. به نظر اکثر فقهاء نتیجه از آن معسوب‌منه

است». صاحب کتاب ناصربه می‌نویسد: در این مورد اختلاف نظر نیست و حتی از قول صاحب کتاب سرائر نقل شده که در این مورد اجماع وجود دارد و این نظر با اصول و قواعد مذهب نیز سازگار است.

نظریه فقهی دیگری را نیز ذکر کرده که: «زراعت و جوجه از آن غاصب می‌باشد، زیرا بذر و تخم مرغ که به مغضوب من تعلق داشته، متلاشی شده، زراعت و جوجه، نتایج جدیدی می‌باشد که به سبب کار در ملکیت غاصب قرار گرفته است».

۳- در همان کتاب آمده است که: «هرگاه شخص زمینی را غصب کند و در آن کشت یا نهال کاری نماید، کشت و روئیدنی بدون هیچ اختلاف نظری، به زارع تعلق خواهد داشت حتی در «تفبیح» مذکور است که در این خصوص اجماع هست و زارع تنها مکلف به پرداخت اجرت استفاده از زمین می‌باشد».

در بعضی احادیث نیز همین مطلب تاکید شده و در روایت از عقبه بن خالد آمده است موردی را از امام صادق راجع به کسی که زمینی را بدون اجازه صاحب آن، زراعت کرده بود باین شرح پرسیدند که پس از آنکه کشت از زمین سرزد، صاحب زمین نزد کشاورز رفت و گفت: بدون اذن من در زمین زراعت کردی، محصول از من است و من در عوض حق الزحمهات را می‌پردازم، در جواب این سؤال که آیا صاحب زمین می‌تواند چنین کاری بکند یا نه؟ امام پاسخ داد: «زراعت از آن زارع است و صاحب زمین تنها می‌تواند اجاره زمین خود را مطالبه کند».

۴- در کتاب جواهر قسمت مزارعه آمده است «در تمام مواردی که به بطلان مزارعه حکم داده شده، صاحب زمین باید اجرت المثل آن را بپردازد. و اگر بذر از عامل باشد، محصول نیز به او تعلق دارد، ولی اگر بذر از صاحب زمین باشد، محصول نیز از آن او خواهد بود، و در عوض باید اجرت المثل عامل و ابزار کار را بپردازد، اگر بذر از هر دو یعنی از عامل و صاحب زمین باشد محصول به نسبت بذری که داده‌اند میانشان تقسیم می‌شود».

از تفصیل فوق ، نتیجه می گیریم که محصول در ملکیت صاحب بذر قرار می گیرد، اعم از آنکه زارع باشد، و یا صاحب زمین. زیرا بذر ، مایه اولیه و اصلی زراعت است، و در صورتی که متعلق به زارع باشد، زمین و یا در حقیقت صاحب زمین - از محصول حقیقی نخواهد داشت، و زارع تنها مکلف به پرداخت اجرت المثل به صاحب زمین می باشد .

۵- در مبحث مساقات از کتاب جواهر آمده است در تمام مواردی که پیمان مساقات فاسد می شود، عامل اجرت المثل و صاحب اصل، ثمره را بر می دارند، زیرا نعمه در ملکیت تابع اصل است .

بعبارت ساده تر میتوان گفت هر گاه کسی درختانی داشته باشد ، و برای آبیاری و مراقبت از آنها تا بارور شدن به کار کسی، نیاز پیدا کند، و به این ترتیب به موجب قرارداد، درختان را در اختیار عاملی بگذارد، عامل مکلف به نگهداری و آبیاری آنها است، در مقابل با صاحب درختان به نسبتی که در قرارداد پیش بینی شده شریک می شود. چنین قراردادی را در اصطلاح فقهی، قرارداد مساقات می گویند. فقها، تصریح کرده اند که وقتی تمام شرائط کاملاً پیش بینی شده باشد ، طرفین مساقات مکلف به رعایت کامل مفاد آن هستند. ولی اگر قرارداد، یکی از ارکان و شرائط صحت را فاقد باشد، از جنبه قانونی، بلا اثر خواهد بود. در این حال، نص فقهی یاد شده صراحت دارد که محصول، در حال بطلان عقد تماماً از آن صاحب درخت می باشد، و عامل حقیقی جز مطالبه اجرتی متناسب با کارش، که اصطلاحاً آن را اجرت المثل می گویند، ندارد، و اجرت المثل ما بازاه خدماتی است که عامل برای ثمر بخشی درختان، انجام داده و در موارد مشابه دریافت شده است.

۶- مضاربه عقدی است مخصوص که، به موجب آن عاماً با صاحب مال، توافق می کند که با سرمایه او تجارت - کار - کند ، و در سود شریک باشد، حال اگر عقد به جهتی یکی از عناصر صحت را فاقد گردید ، سود حاصل از فعالیت ، به صاحب مال تعلق می گیرد، و عامل جز مطالبه اجرت متناسب با کار خود، در بعضی احوال، حقیقی نخواهد داشت. فقهاء در این باره بالصراحه اظهار رأی نموده و اقوال

ایشان در منابع حقوقی مثل جواهر و غیره مورد اشاره است.

نتایج نظریه:

تاکنون، مطالبی درباره نظریه توزیع پس از تولید، بیان داشتیم، و تا حدودی که مقایسه آن با نظریه توزیع در رژیم سرمایه‌داری ایجاب می‌نمود، بررسی پرداختیم.

اینک به مطالعه خطوط اصلی، تعیین ویژگیهای نظریه اسلامی، از راه مقایسه آن با نظریه توزیع مارکسیستی پرداخته، وجه اختلاف این دو سیستم را، با یکدیگر مشخص می‌گردانیم.

بطوری که در گذشته بی‌عمل کردیم، قبل از آنکه روبنائی ساخته و با در نظر گرفتن آن، به مطالعه پردازیم، بدو طرحی ارائه نمود، و موارد اختلاف دو نظریه را با یکدیگر نشان می‌دهیم، تا ادله مثبت طرح خویش را، از روبنا استخراج نمائیم.

اختلاف اسلام و مارکسیسم را، در دو نکته اصلی زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- پدیده ثبات مالکیت در نظریه

به موجب نظریه اسلام، عامل کار، تمام محصول طبیعی را که شخصاً تولید کرده تصاحب می‌نماید. بشرط آنکه، ماده اولیه جزو ثروت‌های طبیعی بلاصاحب باشد. مثل چوب جنگل، وقتی که از درختان جنگلی بدست آید. یا ماهی دریا و طیور آسمان که از طبیعت صید شود. یا مواد معدنی، یا زمین‌میت‌های که زارع احیاء و آماده ساخته باشد، یا چشمه آب که از دل زمین بیرون آورده و در سطح زمین بگریزان انداخته شود. زیرا ثروت‌های مزبور، به صورت طبیعی، ملک کسی نبوده و در اثر تولید است که برای تولیدکننده حق خاصی در آن پدید می‌شود. به طوری که قبلاً دیدیم، صاحب ابزار کار در این میان، حصه‌ای از محصول و نتیجه نخواهد داشت.

اگر ماده اولیه، به هر سببی که قبلاً در نظر به عمومی توزیع ملاحظه کردیم، مورد استفاده تولیدی قرار گرفته و در ملکیت دیگری قرار داشته باشد، در این صورت طبق مقررات قانونی توزیع، ماده مزبور قبلاً به ملکیت آن شخص در آمده، و دیگر عامل نمی‌تواند، در تولید جدید از آن استفاده کند. مثلاً اگر کارگر با مقداری پشم و نخ منعلق به دیگری، پارچه‌ای تهیه کند، به استناد کاری که انجام داده است، حق تصاحب آن را ولو به صورت شرکت، با صاحب ماده اولیه نخواهد داشت، و محصول تا وقتی که ماده اولیه - پشم - در ملکیت صاحب ماده اولیه است تماماً از آن او محسوب می‌شود. در نتیجه مالکیت صاحب ماده اولیه نسبت به پشم، به سبب کار جدیدی که شخص دیگری نسبت به آن انجام داده، تقسیم پذیر نبوده و از بین نمی‌رود. منظور ما از پدیده ثبات در ملکیت همین مورد بود، که اشاره کردیم.

برعکس، مارکسیسم معتقد است وقتی کارفرما، مواد اولیه را در اختیار کارگری گذارد و کارگر روی آنها کار انجام می‌دهد به میزانی که کارگر با کار خود ارزش مبادله تازه در مواد اولیه خلق می‌کند، در محصول سهم و شریک می‌گردد. به این ترتیب، کارگر، حقی قانونی در ملکیت ارزش تازه کالا، منهای ارزش ماده اولیه که کارفرما، در اختیار او نهاده است در محصول، پیدا می‌کند.

منشاء این اختلاف میان مارکسیسم و اسلام، رابطه ایست که مارکسیسم از یک طرف بین مالکیت و ارزش مبادله و از طرف دیگر بین ارزش مبادله و کار قائل است. چه مارکسیسم از نظر علمی، ارزش مبادله را از کار می‌داند و همین کار که به نسبت معینی در کالا، ارزش مبادله خلق می‌کند را از نظر مرامی، منشاء حق مالکیت برای کارگری شناسد. بنظر این مکتب، کارگر است که، روی ماده اولیه کار می‌کند، و ارزش تازه‌ای در آن ایجاد می‌نماید، از این رو حق دارد ارزشی را که با کار خود در ماده اولیه بوجود آورده است، تصاحب کند.

اسلام، برعکس ارزش مبادله را منشاء مالکیت نمی‌شناسد، و به استناد،

ارزش جدیدی که عامل در کالا، ایجاد نموده است، او را صاحب و مالک ماده نمی‌داند، بلکه طبق اصولی که در بحث نظریه توزیع قبل از تولید دیدیم، «کار» را اساس اصلی و عمده مالکیت قرار داده است. در این صورت اگر کسی طبق مقررات قانونی، ماده اولیه‌ای را صاحب شود، و عواملی که بطور مثال گفته شد موجب زوال مالکیت او نشود، غیرحتی اگر با کار تازه خود، ارزش جدیدی در آن ماده اولیه خلق نماید، مالک و صاحب محصول نخواهد بود.

نظریه اسلامی را به شرح زیر میتوان خلاصه کرد: اگر ماده اولیه‌ای که انسان مولد روی آن کار می‌کند، قبلاً مملوک کسی نبوده است، محصول کالا به او تعلق خواهد داشت، و سایر عناصر شرکت کننده در تولید، به دلیل خدماتی که به نفع فعالیت تولیدی تولید کننده انجام داده‌اند، تنها پاداش خدمات خود را دریافت می‌کنند، و از محصول سهمی ندارند. بدین معنی که خدمات عرضه شده به معنای مشارکت عرضه کنندگان عناصر مادی تولید در محصول نبوده، و ایشان با عامل کار، در بک ردیف قرار نمی‌گیرند. ولی اگر ماده اولیه، قبلاً در مالکیت دیگری درآمده باشد، بنا به قاعده «ثبات» که در مثال پشم دیدیم، هر قدر هم که با کار بعدی ماده اولیه تغییر شکل بیابد، همچنان در ملکیت صاحب اولیه‌اش باقی خواهد ماند. به عقیده عده‌ای از صاحب نظران، علت ثبات مالکیت در اینجا - یعنی تملك پارچه از طرف صاحب پشم، و دوام آن به نفع صاحب ماده اولیه، ولو تغییرات کلی در آن بعمل آمده باشد، آنست که ماده اولیه هر کالا و از جمله پشم، در این مثال، نوعی سرمایه و عنصر مادی تولید محسوب می‌گردد. ولی باید گفت که قبول اندیشه «سرمایه بودن ماده اولیه» به جای «پدیده ثبات» بکلی اشتباه است. چه دوام مالکیت صاحب ماده اولیه - پشم - نسبت به پارچه‌ای که «غیر» تهیه نموده، به استناد «سرمایه بودن ماده اولیه» نبوده، و این امر مجوز مالکیت صاحب سرمایه - ماده اولیه - به استناد آنکه سرمایه‌اش در تولید شرکت داده شده و یکی از عناصر آن است، نمی‌باشد. اگرچه پشم در جریان تولید نخ و پارچه، سرمایه و ماده اولیه تولید محسوب می‌شود، ولی به این دلیل نمی‌توان صاحبش را مالک

محصولی که از آن ساخته می‌شود تلقی کرد. زیرا در این صورت، صاحب بنا صاحبان سایر ابزار تولید را که معمولاً برای تهیه پارچه از آنها استفاده می‌شود نیز باید در محصول سهم دانست، در صورتی که چنین چیزی در حقوق اسلامی پذیرفته نشده است. پس باین حقیقت می‌رسیم که مقصود نظریه اسلامی که مالکیت هشم را پس از تغییر شکل یافتن به صورت پارچه، برای صاحبش همچنان محفوظ و مستمر شناخته، این نیست که حق تملك محصول را به «صاحب سرمایه» اختصاص دهد، چه اگر چنین باشد تفسیر مزبور باید در مورد سایر سرمایه‌های تولیدی، یعنی ابزار کار نیز معتبر باشد، که نیست.

بنابراین صاحبان سرمایه و عوامل مادی تولید، به استناد مشارکت مالی در تولید، حقی در محصول ندارند. سرمایه به اعتبار خدماتی که برای انسان-محور اصلی تولید - انجام می‌دهد حائز ارزش بوده، و به این اعتبار است که عرضه کننده آن، ما به ازائی دریافت می‌دارد. به عبارت دیگر پارچه به صاحب ماده اولیه تعلق گرفته، و به کسی که آن را تهیه نموده، اجرتی معادل کارش پرداخت می‌شود.

۴- جدا بودن مالکیت از ارزش مبادله:

نکته مورد اختلاف دیگر، بین نظریه اسلام و مارکسیسم، آنست که مارکسیسم، سهم هر کس را در محصول، به اندازه ارزش مبادله‌ای که ایجاد نموده می‌داند، و بر مبنای قبول همین رابطه میان مالکیت و ارزش مبادله، معتقد است که صاحب ابزار مادی تولید نیز باید سهمی از محصول بدست آورد. زیرا وسائل مزبور هم، در تکوین ارزش کالا به نسبت استهلاكشان دخالت دارند، و از این رو صاحب ابزار باید، در محصولی که ابزارش به خاطر تولید آن، مستهلك گردیده و ارزشی را ایجاد نموده‌اند، سهم گردد.

ولی همانگونه که دیدیم، اسلام، مالکیت را از ارزش مبادله جدا گرفته است. حتی اگر از نظر علمی قبول کنیم که ابزار تولید به میزان استهلاك، در

تکوین ارزش جدید دخالت داشته‌اند، باز این امر ضرورتاً ایجاب نمی‌کند که برای صاحب ابزار در محصول تولیدی، حقوقی مالکانه بشناسیم. زیرا در نظریه اسلامی، ابزار کار همواره به عنوان خادم انسان در تولید، مورد توجه بوده، و اگر ما به ازائی هم برای عرضه‌کننده آن، منظور گردیده، بر همین اساس که نتیجه تفکیک مالکیت و ارزش مبادله از یکدیگر می‌باشد مبتنی بوده است. بنابراین نیروهای مادی شرکت‌کننده در تولید، بر اساس تفکیک مزبور، به عنوان خدمت‌گزار انسان اجرتی دریافت می‌کنند، و این اجرت نه به دلیل آن است که در تکوین ارزش مبادله دخالت داشته‌اند که در نتیجه آن بتوانند حصه‌ای از محصول تولید شده، برداشت کنند.

استنتاج نظریه از روبنا:

اینک، پس از ارائه وجوه اختلافی که بنظر ما بین اسلام و مارکسیسم وجود دارد، موقع آن رسیده است تا اختلافات مزبور را، با همان شیوه گذشته که در کشف نظریه دنبال کردیم، بطور مستدل و با استناد به روبنا، بررسی نمائیم. در تمام روبناهای گذشته، این پدیده مشترک و واحد که، ماده تغییر شکل یافته، ملک کسی است که قبلاً مالک آن بوده است وجود داشت، و به همین جهت در تمام روبناها تأکید شده که ماده، پس از تغییر شکل همچنان در مالکیت سابق باقی خواهد ماند.

به استناد روبنای شماره ۱، کالائی که صاحبش آن را در اختیار عامل قرار می‌دهد، تا روی آن کار کند و به آن تغییر صورت دهد، همچنان در ملکیت او باقی می‌ماند، و عامل کار حق ندارد به سبب کار و تغییر شکل دادن و حتی خلق ارزش تازه، آن را تصاحب نماید. زیرا کالا، همچنان در ملکیت صاحب قبلی باقی است.

به استناد روبنای شماره ۲، کسی که زمین غیر را غصب، و در آن کشت و زرع نماید، صاحب محصول است و مالک زمین از آن سهمی ندارد. زیرا زارع، مالک بذر که عنصر اصلی در تولید کشاورزی است و در اثر تغییر شکل به محصول

زراعتی بدل شده است می باشد. اما زمین، به عنوان نیروی مادی تولید در خدمت تولید کننده است، و مولد باید سهم آن را در تولید به صاحبش بپردازد. به این ترتیب اسلام میان بذر و زمین فرق گذاشته و حق مالکیت محصول را به صاحب بذر، و نه به صاحب زمین داده است، در حالی که هم بذر و هم زمین به مفهوم اقتصادی، سرمایه و نیروی مادی تولید محسوب میشوند. این موضوع، حقیقتی را روشن می سازد که در گذشته نیز با آن آشنا بودیم و آن، این که صاحب ماده خام پس از تولید و تغییر شکل ماده کماکان صاحب ماده اولیه خواهد بود، و با وجود تغییر شکل ماده، رابطه مالکانه اش تغییر نخواهد کرد. زیرا ماده تغییر شکل یافته، همان ماده خامی است که به او تعلق داشته، و این نه به خاطر آن است که ماده خام، ماده اولیه تولید محسوب می شود، چه اگر چنین بود میبایستی بین بذر و زمین فرقی قائل نشده، و صاحب زمین را از مالکیت محصول محروم نمی ساختند. در حالی که هر چند بذر و زمین، به مفهوم وسیع کلمه ماده اولیه و سرمایه تولیدی می باشند، ولی محصول را از آن صاحب بذر دانسته است.

در شماره های ۴ و ۵ نیز همان اصلی تقریر شده که در شماره ۳ آمده، یعنی مالکیت محصول یا ثمره از آن کسی دانسته شده که مالک ماده تغییر شکل یافته است. و در این میانه نه صاحب زمین و نه سایر عناصر تولید که صاحب سرمایه باشند، در محصول یا ثمره، حقی نخواهند داشت.

شماره اخیر، در صورت بطلان مضاربه، صاحب مال را، مالک سود می داند، و به عامل اجازه تملك یا مشارکت در سود را نمی دهد. زیرا اگرچه بیشتر سود در نتیجه کار و زحمت عامل به دست آمده، ولی فعالیت او شبیه همان کاری است که عامل در رشتن و بافتن پشم کرده است، و تا ماده اولیه - مال مورد مضاربه یا پشم - در تملك صاحب قبلی است، تغییر و تأثیری در نظریه پدید نمی آورد.

تنها رو بنای شماره ۲ باقی می ماند که باید به شیوه مخصوصی بررسی شود شماره ۲ در مورد کسی است که تخم مرغ و یا بذر را از دیگری غصب میکند و در تولید حیوانی یا کشاورزی مورد استفاده قرار می دهد، نظریه حقوقی حاکم،

محصول - جوجه یا زرع - را از آن صاحب تخم مرغ و بذر می‌داند ولی نظریه فقهی دیگری نیز هست که در آن غاصب را که به کار تولیدی اقدام کرده، صاحب محصول شناخته است. دیدیم که منشاء اختلاف حقوقی میان دو نظریه عقاید متفاوتی است که علماء حقوق اسلامی، در تعیین نوع رابطه میان بذر و محصول، تخم مرغ و جوجه دارند، اگر کسی تخم مرغ و جوجه یا بذر و محصول را اصلاک چیز دانسته و معتقد باشد فرق بین آنها، از نوع فرقی است که بین چوب و تختی که از آن ساخته شده می‌باشد، طبق نظر نخستین عمل نموده و مقصوب منه را مالک نتیجه نیز دانسته است. برعکس اگر معتقد باشد که ماده اولیه - تخم مرغ و بذر - در اثر عمل غاصب در جریان تولید، متلاشی شده و از میان رفته، و بجای آنها محصول تازه‌ای به وجود آمده است، مال غاصب را مالک محصول خواهد دانست. زیرا محصول جدید به صورت فعلی قبلاً وجود نداشته و در تملک صاحب تخم مرغ و بذر نبوده است. از این رو، بنا بر اصل سببیت کار، عامل اگر چه غاصب باشد صاحب محصول می‌گردد.

اینک در پی آن نیستیم که اختلافات حقوقی دو نظریه و یا مبانی آنها را بررسی کنیم. بلکه غرض آنست که از مدلول تنوریک آنها استفاده و نتیجه‌گیری نموده، و موضع خویش را مشخص گردانیم. زیرا این منازعه حقوقی با صراحت بیشتری مبین همان حقیقتی است که قسمت‌های دیگر رو بنا نیز بدنبال بیان آن بودند. یعنی دوام مالکیت صاحب پشم نسبت به پارچه و یا هر مورد دیگری، بدانجهت نیست که پشم و یا بطور کلی ماده اولیه، نوعی سرمایه محسوب می‌شود. بلکه از این روست که به استناد پدیده ثبات ملکیت، کسی که مالک ماده‌ای است، مالکیتش همچنان پای برجاست، و مادام که ماده وجود دارد، شرائط قانونی مالکیت باقی خواهد بود، و موضع - گیربهای مختلف فقهاء در این باره، مربوط به اختلاف عقیده‌ای است که در ماهیت رابطه ماده اولیه و محصول دارند. بدین معنی فقهائی که مقصوب منه را صاحب نتیجه و محصول می‌شناسند نه به این علت است که او را صاحب سرمایه تولیدی و

یا نوعی از سرمایه میدانند، زیرا اگر ترجیح بر این اساس بود، به تبع وحدت و یا تعدد «ماده اولیه و محصول»، دیگر نتیجه گیریهای حقوقی مختلف، مطرح نبود و در این صورت، ماده اولیه اعم از آنکه در جریان تولید مستهلك شده و یا در محصول تجسم یافته باشد، سرمایه تلقی گردیده لازم می آید که فقهاء بخاطر «سرمایه بودن» ماده اولیه، مالك ماده - صاحب تخم یا بذر - را مالك محصول بشناسند. در حالی که چنین نبوده و برای مالك ماده - مثل بذر - حق تصاحب زراعت را شناخته اند، جز در موردی که در عرف عام ثابت شود که محصول همان نفس ماده تحول یافته است. این امر بخوبی می رساند که قبول ادامه مالکیت مالك ماده نسبت به محصول، و نه ملکیت عامل، بر همان پایه پدیده ثبات در ملکیت استوار است و مجوز اسلامی آن، از نکته نظر سرمایه داری که می گوید: محصول در تملك سرمایه دار است، و عامل کار در ازاء کاری که برای سرمایه دار انجام می دهد، مستحق دریافت مزد می باشد، نیست.

به علاوه آشکارا معلوم می شود که بین تفسیر اسلامی - پدیده ثبات - و تفسیر

سرمایه داری، چه تفاوت ثوریکي مهمی وجود دارد.

۳- اصل کلی پرداخت اجرت عوامل مادی تولید

روینا

۱- انسان مولد می‌تواند ابزار تولید را برای استفاده تولیدی، از دیگری بگیرد، و در مقابل اجرتی متناسب با خدمت آن به صاحبش بپردازد. اجرت مزبور، عوض نقشی است که صاحب ابزار در تولید اینها می‌نماید، و دینی است که انسان مولد، قطع نظر از کم و کیف تولید موظف به پرداخت آن می‌باشد، همه فقهاء در این نظر متفق‌اند.

۲- همچنانکه اجاره ابزار تولید، مثل دستگاه شخم زنی یا بافندگی جایز است، زمین را نیز می‌توان در مقابل پرداخت مبلغ معین، اجاره نموده و مورد استفاده تولیدی قرارداد.

این حکم مورد اتفاق اکثر فقهاء اسلامی بوده، و اختلاف نظری در آن جز از جانب بعضی از صحابه وجود ندارد، عده کمی هم هستند که، جواز اجاره زمین را به استناد روایاتی از پیامبر، انکار کرده‌اند، که در مباحث آینده راجع به این موضوع صحبت نموده و عدم تناقض آن را با نظر به حقوقی متداول و حاکم توضیح خواهیم داد.

همچنین انسان می‌تواند، برای دوختن لباس ورشتن پشم و فروش کتاب و بنا

خرید کالای تجارتنی، شخصی را استخدام نماید، در نتیجه چنین کسی پس از انجام کار، مستحق دریافت اجرت مقرر می‌باشد.

۳- اسلام، پیمان مزارعه را به مثابه اسلوبی جهت انعقاد شرکت معین میان

صاحب زمین و زارع تنظیم کرده که به موجب آن زارع متعهد می‌شود زمین را کشت، و محصول را با صاحب زمین به نسبت سهمی که برای هر یک از آن دو، از مجموع معین گردیده است، قسمت نماید.

برای آشنائی بیشتر با «مزارعه»، از قول شیخ طوسی در کتاب «خلاف» آنجا که بشرح مفهوم و حدود قانونی مزارعه پرداخته است، استفاده می‌کنیم. او می‌نویسد: «صاحب زمین مجاز است، زمینش را در ازاء قسمتی از محصول در اختیار دیگری قرار دهد، به این صورت که زمین و بذر از او، و زراعت و آبیاری و مراقبت به عهده عامل باشد».

از این گفته نتیجه می‌گیریم که مزارعه، شرکت میان دو عنصر است:

یکی عنصر کار که از ناحیه کشاورز عامل انجام می‌گیرد، و دیگری زمین و بذر که متعلق به شخص دیگری غیر از عامل است.

طبق گفته شیخ طوسی، انعقاد مزارعه و عمل به آن، به صرف واگذاری زمین به عامل از طرف صاحب زمین، و تکلیف عامل به دادن بذر و انجام کار ممکن نیست. زیرا شرط اساسی صحت مزارعه بنا به نص مزبور این است که صاحب زمین، هم بذر بدهد و هم زمین. حالاً اگر صاحب زمین، بذر را در اختیار زارع نگذارد، وضع جدیدی پیش می‌آید که به آن مخایره می‌گویند. مخایره نوعی مزارعه است که به موجب آن صاحب زمین آنرا بدون بذر با اختیار دیگری می‌گذارد، البته بنا به اخبار وارده از پیامبر، مخایره نهی شده است. همچنین نص شیخ طوسی معلوم می‌دارد که: تعهد صاحب زمین به دادن بذر، عنصر اساسی عقد مزارعه محسوب می‌گردد، و بدون آن عقد تحقق نمی‌یابد.

مسئولیت صاحب زمین در مزارعه، تنها به واگذار کردن زمین و دادن بذر محدود نیست بلکه باید برای کود دادن زمین نیز در صورت لزوم، اقدام کند. علامه

حلی در کتاب قواعد می نویسد: «اگر زمین به کود محتاج باشد، مالک باید آن را تهیه و زارع بخش نماید». منابع حقوقی دیگری مثل تذکره، تحریر و جامع المقاصد نیز همین مطلب را تأیید کرده اند.

۵- عقد مساقات شبیه مزارعه بوده، و آن توافقی است میان دو نفر؛ یکی صاحب اشجار و دیگری عامل که، تا رسیدن ثمره درختان را مواظبت و آبیاری می نماید.

در این عقد، عامل متعهد به دادن آب به درختان تا رسیدن میوه است و در عوض، به نسبت سهمی که طبق قرارداد به آن توافق شده است، از ثمره، بهره مند می گردد.

با شرایط و ترتیباتی که در نصوص حقوقی مختلف آمده، اسلام چنین قراردادی را اجازه داده است.

۶- مضاربه پیمانی است قانونی که بین «عامل» و «صاحب مال» منعقد می شود. باین ترتیب که عامل با مال التجاره صاحب مال، به داد و ستد بپردازد و در مقابل به نسبت درصدی از منافع باوی شریک باشد که البته اگر سودی عاید گردد، آن را با صاحب مال، طبق قرارداد، تقسیم می کند. اما اگر عملیات تجاری منتهی به ضرر شد، تنها صاحب مال التجاره است که خسارت را متحمل می شود، و ضرری که متوجه عامل می گردد، همان تلاش و اقدامات بی نتیجه است که در جریان داد و ستد متحمل گردیده است. به عبارت دیگر، در این مورد صاحب سرمایه مجاز نیست که خسارات را به عامل تحمیل نماید، هرگاه عامل، بنابه شرایطی چند، قبول خسارت نیز نموده باشد، در این صورت اگر سودی بدست آید، چیزی بصاحب سرمایه تعلق نخواهد گرفت. در حدیث از علی (ع) آمده است که: «هرگاه شخص عامل، سود صاحب سرمایه را تضمین نماید، در پایان عملیات جز اصل سرمایه، چیزی به صاحب سرمایه تعلق نمی گیرد، و از سود به او داده نخواهد شد». در حدیث دیگری آمده: «هر کس منافع عقد مضاربه را به نفع صاحب سرمایه تضمین

کند، و به عبارت دیگر، مضارب، ضامن سود صاحب سرمایه بشود، جز اصل سرمایه چیزی به صاحب سرمایه تعلق نمی‌گیرد، و در سود سهم نخواهد بود. بنابراین شرط اساسی صحت مضاربه، تقلیل خطر از جانب صاحب سرمایه، و عدم ضمانت مضارب نسبت به سرمایه است، و بدون این شرط سرمایه‌ای که به عامل داده می‌شود به عنوان «قرض» است نه «مضاربه» که بالتسبیح منافع آن نیز کلاً برای عامل خواهد بود.

پس از انعقاد «مضاربه» عامل نمی‌تواند سرمایه را با درصد سودی کمتر از آنچه در پیمان برای خودش منظور شده به شخص دیگری واگذار نماید، و به این ترتیب تفاوت دو نسبت را، نه صاحب کند. بدین معنی که مثلاً اگر با صاحب سرمایه توافق کرده باشند هر کدام ۵۰ درصد از سود حاصله را برداشت نمایند، حق ندارد همان سرمایه را در اختیار شخصی دیگر بگذارد که با آن کار کند، و مثلاً درصد منافع را به نسبت ۷۵-۲۵ تقسیم نمایند. زیرا در این صورت که عامل دوم ۲۵ درصد و عامل اول ۷۵ درصد از منافع را برداشت کنند، عامل اول بدون آنکه «کاری» انجام داده باشد، ۲۵ درصد از منافع را بدست آورده است.

محقق حلی در فصل مضاربه کتاب شرائع، این اقدام را غیرقانونی دانسته و می‌نویسد: هرگاه عامل سرمایه‌ای را به عنوان مضاربه در اختیار دیگری قرار دهد، اگر این عمل با اجازه صاحب سرمایه انجام شده باشد، و تصمیم بر تقسیم سود بین صاحب سرمایه و عامل دوم گرفته باشند بلامانع است، ولی اگر بصورتی باشد که سهمی نیز از سود به عامل اول برسد، درست نیست، زیرا عامل اول «کاری» انجام نداده است. در حدیث است که از امام پرسیدند، عامل می‌تواند مال را با سود کمتر در اختیار شخص دیگر قرار دهد، گفت «نه».

۷- ربا در قرض حرام است، و آن قرض دادن به کسی است با قید موعده، به طوری که مدیون متعهد به استرداد مال با اضافه‌ای، در موعده مقرر باشد. قرض در صورتی که در مقابل اضافه نباشد صحیح است، و دائن جز اصل مال حق دریافت

هیچگونه اضافه‌ای را ندارد، اگرچه ناچیز باشد.

آیات زیر، بر این قاعده دلالت کامل دارند:

الذین یا کلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی ینخبطه الشیطان من
 المس، ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا، واحل الله البیع وحرم الربوا
 فمن جاءه موعظه من ربه فانتهی، فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک
 اصحاب النار هم فیها خالدون - آنان که ربا می‌خورند، در رستاخیز حاضر
 نمی‌شوند، جز مانند کسی که شیطان، او را دیوانه کرده باشد و این بدانجهت است
 که آنها گفتند بیع مثل رباست (ولی اینطور نبود که آنها می‌پنداشتند) خداوند
 بیع را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر که را پندی از جانب پروردگارش
 آید از ربا پرهیزد. گذشته‌اش برای اوست و حکمش با خداوند است. هر کس
 به این عمل (رباخواری) دست زند، مصاحب آتش است و در آن همیشه خواهد
 ماند^(۱).

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله، و ذروا ما بقی من الربوا، ان کنتم مؤمنین -
 فان لم تعملوا فادنوا بحرب عن الله ورسوله، وان تبئتم فلکم رؤس أموالکم
 لا تظلمون و لا تظلمون - ای ایسان آورندگان، از معصیت خدا پرهیزید، اگر
 ایمان دارید آنچه را از ربا باقی مانده، و بگذار نمائید. اگر چنین نکنید، در واقع
 به جنگ خدا و پیامبرش رفته‌اید، اگر توبه کنید، اصل سرمایه شما، به شما تعلق دارد
 (و آنوقت) نه ظلم کرده‌اید و نه به شما ظلمی شده است^(۲).

قسمت اخیر آیه، که حین دائن را به اصل سرمایه منحصر کرده، و صاحب
 سرمایه، با تغییر رویه جز دریافت اصل سرمایه، حقی ندارد، دلیل آشکار ممنوعیت
 قرض با بهره و تحریم هرگونه بهره‌ای است. چه کم و چه زیاد باشد زیرا بهره در
 نظر قرآن، سنسی است که از جانب دائن نسبت به مدیون صورت می‌گیرد.

در حدیثی نبوی آمده است که، بدترین درآمدها، درآمدهای ربوی است
 و هر کس از آن ارتزاق کند، خداوند به همان نسبت، شکم او را از آتش برمی‌نماید،

۱- سوره بقره آیه ۲۷۵.

۲- سوره بقره آیه ۲۷۸-۲۷۹.